

بررسی روایاتی از ائمه علیهم‌السلام در تفسیر آیه ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد راجع به مسئله ذر روایاتی از ائمه علیهم‌السلام وجود دارد که در مقام تفسیر آیه ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ می‌باشد و آیه می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾ و این آیه دلالت بر وجود عالمی غیر از عالم ظهور و شهادت می‌کند که در آن عالم همگی اقرار به توحید و همین‌طور اقرار به آثار توحید و ولایت داشتند منتها همان‌طوری که در بعضی از روایات هست اقرار بعضی از افراد با ظهورشان متفاوت بود و بعضی‌ها اقرارشان با ظهورشان موافق بود [به‌طوری که] آنچه که در آن

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۶۷:

«و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو خارج ساخت از بنی آدم از پشت‌هایشان ذریه و نسل آنها را، و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری ما گواه بوده‌ایم.»

عالم وجود داشته به عینه در همین عالم، ظهور خارجی و تحقق خارجی پیدا می کند.

حالا صرف نظر از صحبت هایی که در مباحث علم عنائی و ثابتات نسبت به تمام عالم وجود، خدمت رفقا عرض کردیم می خواهیم ببینیم که در این زمینه روایات چه دلالتی دارند و بعد از آن به این مسئله پردازیم که افرادی که قائل هستند این آیه دلالت بر وجود عالم ذر ندارد، استدلالشان چیست؟ و همین طور مثبتین نسبت به دلالت آیه، به چه ادله ای متشبث می شوند؟

در این جلسه روایاتی که در این زمینه هست را قرائت می کنیم ولی بیشتر صحبت در این است که آیاتی که در این مسئله هست بدون این روایات دلالت بر چه می کنند؟ آیا واقعاً دلالت بر یک حقیقت متحققه عینیه خارجی در همین دنیا دارد؟ خب ما غیر از این دنیا که چیز دیگری نداریم! همین است. یعنی از نظر تحقق خارجی همینی هست که در مرئی و منظر همه هست. هر شخصی یک بدو تولدی و یک انتهایی دارد که به این مدت؛ دنیای شخص گفته می شود و در این دنیا یا از زمره مؤمنین است و اقرار

به توحید و آثار و لوازم توحید دارد یا اینکه از زمره معاندین است و اقرار نسبت به این مسئله ندارد و منکر است یا اینکه از زمره مستضعفین است که به طور کلی اصلاً این قضیه برای او مطرح نشده و نسبت به آن فکر نکرده است.

تصور عوامانه از فرد مستضعف

این قضیه مستضعفین هم خیلی قضیه عجیبی است که تا اسم مستضعفین می آید ما همین طور تصور می کنیم که آنهایی که در جنگل های آمازون و اینها هستند فقط مستضعف هستند یا به افرادی که در بلاد بعیده که اصلاً اسم و رسمی از معارف به آنها نرسیده مستضعف می گویند در حالی که همین افراد داخل خود مملکت ها و همان اشخاصی که در اینجا هستند، مستضعف هستند به جهت اینکه معارف به آنها و به گوش آنها نرسیده و این خیلی عجیب است!

علت انقلاب مردم بر علیه حکومت شاه

بنده به یاد دارم در همان زمانی که مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه - به مشهد مشرف شده بودند، یک شخصی از اقوام برای دیدن ایشان آمده بود. البته

بعد از دو سه سالی که گذشته بود آمد و ما هم برای بازدید آنها رفتیم. ایشان در ضمن صحبت گفتند که من دیدم این مردم بر علیه دستگاہ و بر علیه ظلم و بر علیه نظامِ مخالف دین و دست‌نشانده قیام کردند و انقلاب کردند و خون دادند، بچه‌هایشان و پدر و مادر [کشته شدند]. حقیقت در واقع، حقیقت اسلام بود و اینها به خاطر اسلام این کار را کردند، یعنی کاری که انجام شد این بود که خدایا ما می‌خواهیم به دنبال اسلام بگردیم، تا به حال نمی‌گذاشتند اسلام به گوش مردم برسد، نمی‌گذاشتند از مسائلش سر در بیاوریم، نمی‌گذاشتند از نماز جمع‌اش سر در بیاوریم، نمی‌گذاشتند از مسائل سیاسی سر در بیاوریم و نمی‌گذاشتند از مسائل اقتصادی، ارتباط با سایرین، از حقائقش و از آنچه که باید یک مسلمان برای تعالی روح و تهذیب نفس به آن پردازد، سر در بیاوریم و بفهمیم. حالا آمدیم و می‌خواهیم انقلاب کنیم و این نظام را به یک نظام اسلامی و به یک نظام توحیدی برگردانیم، به یک نظامی که شعارش شعار توحید باشد و شعار ولایت باشد و شعار امام زمان عجل الله تعالی فرجه باشد.

امام زمان را در مملکت مان و در میان خانواده مان
بیاوریم و ما به خاطر این مسئله آمدیم این کار را
کردیم.

حالا آمدیم این کار را کردیم و تمام شد، بعدش
چه؟! حالا که انجام دادیم و آن نظام گذشته سقوط
کرد و دست خدا هم پشت سر قضیه و مسئله بود،
حالا چه کنیم؟ نصف قضیه درست شد؛ آن نظام
طاغوت و نظام فاسد و نظام دست‌نشانده استعمار
رفت و الآن به جایش نظام توحید آوردیم. حالا از
توحید چه می‌دانیم؟ از امامت چه می‌دانیم؟ از معاد
چه می‌دانیم؟ از معارف چه می‌دانیم؟

ایشان می‌فرمودند: من دیدم حالا که این مردم
آمدند [این کار را کردند] چه در دستشان هست؟
هیچ! هیچ در دستشان نیست چون یک افرادی
هستند که از یک نظامی پایشان را برداشته‌اند و در
یک نظام دیگر گذاشته‌اند. نظامی که آماده برای
این‌گونه مطالب و نشر این‌گونه مسائل هست. حالا
صحبت در این است که چه کسی می‌تواند آن
معارف را نشر بدهد؟ صحبت اینجاست! ایشان

می فرمودند: اینجا بود که من احساس وظیفه و احساس تکلیف کردم که بیایم معارفی که الآن به درد این مردم می خورد و تابه حال به گوششان نرسیده بود را بگویم که بفرمایید شما آمدید انقلاب کردید و از یک نظام دست برداشتید و حالا می خواهید مملکتان را مملکت اسلامی و توحیدی و ولائی کنید، خوب بفرمایید این هم مبانی و این هم عقائد و این هم آنچه را که باید به آن ترتیب اثر بدهید. به همین جهت بود که من هجرت کردم و به مشهد آمدم که زمینه‌ای پیدا کنم برای اینکه این مسائل را به گوششان برسانم.

واقعاً عجیب است! یعنی برای همین است. شما الآن نگاه کنید و ببینید افرادی که می آیند و به ما مراجعه می کنند می گویند که آقا ما مطالبی که در کتاب‌های پدر شما می بینیم را جایی ندیده‌ایم! خوب این مستضعف می شود! می گوید که ما جایی ندیده‌ایم و این همان است که چه هست و چه هست و سال‌ها به دنبالش هستیم، به خصوص حالا که مدت‌ها از این قضیه گذشته و این مسئله برای اشخاص تازگی دارد.

شما خیال می کنید مستضعف فقط یک مشت

افرادی هستند که در جنگل زندگی می‌کنند و
ساترشان فقط عبارت از برگ درختان است که اگر
آن را هم داشته باشند! نه، قضیه این طور نیست! این
مسئله به آن محیطی که در آن محیط اجازه شنیدن
مطالب حقه داده می‌شود یا داده نمی‌شود برمی‌گردد.

تعجب مردم مستضعف از شنیدن خبر شهادت امیرالمؤمنین در محراب

لذا شما می‌بینید وقتی که افراد در زمان
امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌شنیدند که علی در
محراب کشته شده است، اینها واقعاً تعجب
می‌کردند! می‌گفتند که آقا تا حالا به ما می‌گفتند که
علی نماز نمی‌خواند! پس در محراب چه کار می‌کرده
است؟! اینکه می‌گویند که در محراب کشته شده،
درست است بالأخره اخبار می‌رود و به [گوش] همه
می‌رسد، یک نفر دو نفر سه نفر می‌گویند که نه، اینکه
در محراب کشته شده است درست است اما آخر
علی در محراب چه کار می‌کرده است؟!

تأثیر حکومت در قلب واقعیات

توجه کنید که چطور حکومت می‌تواند قلب
واقعیات بکند و مسئله را برگرداند! چه افرادی را
به کار بگیرد و بتواند از چه نقشه‌هایی بهره‌برد و چه

ترفندهایی بتواند بزند که اصلاً یک نظر دیگر و یک
طریق دیگر و یک چیز دیگری [را غالب کند]! اصلاً
خیلی مسئله عجیب است که چطور آدم می‌تواند از
روش‌های مختلف برای القاء یک هدف و القاء یک
مقصد استفاده کند و به‌طور کلی یک ذهنیتی به
شخص بدهد که آن ذهنیت درست در مقابل آن
واقعیت خارجی باشد. این افراد مستضعفین هستند.
این آیه عجیب آیه‌ای است که چطور افراد
مستضعف پیدا می‌شوند در حالی که اصلاً هنوز
ذهنیتی برای اینها نبوده است.

اصلاً گاهی اوقات وقتی که آدم بعضی از مسائل
را مطرح می‌کند حتی هضمش برای خیلی از خواص
مشکل است! یعنی یک مطالبی است که حتی
خواص هم نشنیده‌اند! بالأخره شخصی که
می‌خواهد برداشتی پیدا کند این برداشت از هوا که
نمی‌آید یا از زمین که نمی‌جوشد! یا باید کتابی را
بخواند و یا باید یک حرفی را بشنود یا اینکه فرض
کنید اگر بشود از ملکوتی از جایی خلاصه به یک
نحوه‌ای [به آن دست یابد].

شما ببینید مسائل چطوری مطرح می‌شود و

حقایق چگونه مخفی می‌شود که وقتی انسان می‌خواهد یک مطلبی را به شخصی بگوید، او اصلاً تعجب می‌کند که آقا چه داری می‌گویی؟! شما هم که دیگر خیلی داغش کردید! شما هم که دیگر خیلی آتشش را زیاد می‌کنید! اما وقتی از این قضیه سال‌ها می‌گذرد، یک دفعه کم کم کم کم [می‌فهمد که] عجب! پس مسائل این طوری بوده و قضایا این طوری بوده است!

مشخصات افراد مستضعف

حالا این افرادی که الآن می‌گویند: عجب عجب، پس تا حالا مستضعف بوده‌اند! پس مستضعف به چه کسی می‌گویند؟! به همین‌ها می‌گویند! به همین که در تحت یک شرایطی قرار می‌گیرد که نمی‌تواند اطلاعات خودش را اطلاعات صحیحی قرار بدهد، فردی را ندارد که از آن فرد سؤال کند، کتابی را ندارد که به آن مراجعه کند و از آن طرف هم خودش علم غیب ندارد تا بتواند صحیح را از سقیم تشخیص بدهد و در یک فضای بسته شده اطلاعاتی رشد می‌کند و بار می‌آید و شکل می‌گیرد. حالا تا این شکل‌گیری چه زمانی از [سر] او بیفتد و چقدر

مسائل مختلف گفته بشود و چقدر مطالب گوناگون بشنود تا تازه بگوید که عجب! ما چه اشتباهی کردیم و چه مسئله‌ای داشتیم!

خلاصه قضیه مستضعفین خیلی قضیه مهمی است و هرچه انسان روی این مسئله استضعاف فکر بکند و کار بکند کم است و به نتایج خیلی خوبی از این نظر می‌رسد.

به اصطلاح سه دسته در آنجا بودند و آمدند حالا ظهور آن در این دنیا به این کیفیت است. حالا ما این روایاتی را که در اینجا هست می‌خوانیم و ان شاء الله بعضی از آن را در این جلسه و اگر شد بعض دیگرش را جلسه بعد می‌خوانیم تا اینکه به این مسئله برسیم که اصلاً یک سیمائی از این قضیه عالم ذر برای ما حاصل بشود که بعد از آن بتوانیم به این آیات برسیم و همین‌طور آیات دیگری که می‌تواند در این زمینه مؤید این آیات قرار بگیرد.

کیفیت خلقت افراد در روایت امام باقر علیه‌السلام

روایاتی که مرحوم علامه - رضوان الله تعالی علیه

- در بحث روایی آورده‌اند؛^۱ یکی روایت کافی است که سندش سند صحیح است، از حمران از ابی جعفر - امام باقر علیه‌السلام - که حضرت می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ خَلَقَ الْخَلْقَ خَلَقَ مَاءً عَذْبًا وَ مَاءً مَالِحًا أَجَاأَ فَاْمْتَزَجَ الْمَاءَانِ فَأَخَذَ طِينًا مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَعَرَكَهُ عَرَكًا شَدِيدًا فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ وَ هُمْ كَالذَّرِّ يَدْبُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِسَلَامٍ وَ قَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ إِلَى النَّارِ وَ لَا أَبَالِي ثُمَّ قَالَ ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا﴾^۲ أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.^۳

این یک روایت است که حضرت در آن کیفیت

خلقت افراد را بیان می‌کنند و آن میزان تحقق ایمان

و ارتباط را در افراد که کم است یا زیاد است یا

مساوی هست و مراتب مختلف ایمان در آن عالم به

این نحوه در اینجا بیان می‌شود و در همین کافی از

امام صادق علیه‌السلام هست که عبدالله بن سنان

می‌گوید:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ اللَّيْلِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۴ مَا تِلْكَ الْفِطْرَةَ قَالَ هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُ

۱. الميزان، ج ۸، ص ۳۲۸.

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲.

۳. الكافي، ج ۲، ص ۸.

ترجمه: «همانا خدای تبارک و تعالی چون خواست مخلوق را بیافریند، نخست آبی گوارا و آبی شور و تلخ آفرید، و آن دو آب به هم آمیختند، سپس خاکی از صفحه زمین برگرفت و آن را به شدت مالش داد، آنگاه به اصحاب یمن که مانند مورچه می‌جنبیدند، فرمود: «با سلامت به سوی بهشت»، و به اصحاب شمال فرمود: «به سوی دوزخ و باکی هم ندارم»، سپس فرمود: «مگر من پروردگار شما نیستم؟! گفتند: بله گواهی دهیم، تا در روز قیامت نگویند که ما از این بی‌خبر بودیم»». (محقق)

۴. سوره روم (۳۰) آیه ۳۹.

این هم یک روایت است که همه این روایات‌ها دلالت دارد بر اینکه این مسئله مربوط به قبل از این عالم بوده است. باز روایت‌های اصرح از اینها هم وجود دارد.

در تفسیر عیاشی و خصائص سید رضی، اصبع بن نباته از علی علیه السلام نقل شده است که ابن کواء نزد امیرالمؤمنین آمد و [سؤالاتی پرسید]. ابن کواء یکی از افراد در زمان امیرالمؤمنین بود که می‌آمد و گاهی سؤالاتی می‌کرد و سؤالاتش هم بیشتر جهات عقلی داشت:

الأصْبَعُ بْنُ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَى ابْنَ الْكَوَّاءِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ مُعْتَبَرًا فِي الْمَسَائِلِ فَقَالَ لَهُ:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ خَبِّرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ هَلْ كَلَّمَ أَحَدًا مِنْ وَلَدِ آدَمَ قَبْلَ مُوسَى؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **قَدْ كَلَّمَ اللَّهُ جَمِيعَ خَلْقِهِ بَرًّا هُمْ**

۱. الكافي، ج ۲، ص ۱۲.

ترجمه: «عبدالله بن سنان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره سخن خداوند پرسیدم که می‌فرماید: ﴿این دین، فطرت خداست که مردم را بر آن فطرت سرشته است﴾ منظور از فطرت چیست؟!»

حضرت فرمودند: فطرت، همان اسلام و تسلیم شدن در مقابل خداوند است که خداوند، آن را به هنگام گرفتن پیمان برای خداشناسی، در درونشان نهاده است و خداوند فرمود: ﴿آیا پروردگار شما نیستیم؟!﴾ و در میان آنها، مؤمن و کافر وجود داشت. «(محقق)

و فاجِرَهُمْ وَ رَدُّوا عَلَيْهِ الْجَوَابَ. قَالَ فَتَقُلْ ذَلِكَ
عَلَى ابْنِ الْكَوَّاءِ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ.

برایش خیلی مشکل بود و نفهمید که حضرت

چه می گویند.

فَقَالَ: وَ كَيْفَ كَانَ ذَلِكَ؟! فَقَالَ: أَوْ مَا تَقْرَأُ كِتَابَ

اللَّهِ تَعَالَى إِذْ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ ﴿وَإِذْ

أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ

وَ أَشَّ هَدَاهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسَ تَبْرَبُّكُمْ

قَالُوا بَلَىٰ ﴿فَقَدْ أَسْمَعَهُمْ كَلِمَةَ وَ رَدُّوا عَلَيْهِ

الْجَوَابَ كَمَا تَسْمَعُ فِي قَوْلِ اللَّهِ يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ قَالُوا
بَلَىٰ.

که «قالوا بلی» اشاره به این قضیه دارد.

وَ قَالَ لَهُمْ: إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَ أَنَا

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ فَأَقْرَبُوا لَهُ بِالطَّاعَةِ وَ الرَّبُوبِيَّةِ.

خب این دلالت می کند بر اینکه این قبل از خلقت

این عالم بوده و این مسئله که دیگر بسیار صریح

است.

وَ مَيِّزَ الرُّسُلَ وَ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَوْصِيَاءَ وَ أَمَرَ

الْخَلْقَ بِطَاعَتِهِمْ فَأَقْرَبُوا بِذَلِكَ فِي الْمِيثَاقِ وَ

أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ أَشْهَدَ الْمَلَائِكَةَ عَلَيْهِمْ

﴿أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ أَلْقِيْمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا

یک وقت روز قیامت نیاید بگویید که به ما نگفتند! و لذا همین قضیه، قضیه فطری است که اشخاص واقعیت را می‌دانند، اینکه یک شیئی می‌دانند و این البته بحثی است که مرحوم صدر المتألهین هم آن را [مطرح کرده است].

نسخه بدل عوالم ربوبی

حالا ما در مباحث اسفار به خصوص در جلد ششم می‌آییم و بیان می‌کنیم که چگونه همه این

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۴۱ و ۴۲.

ترجمه: «أصیح بن نباته نقل کرده، ابن الکواء به حضور امام علی علیه السّلام آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! برایم بفرمایید که آیا خداوند تبارک و تعالی قبل از موسی با کسی از فرزندان آدم سخن گفته بود؟ امام علی علیه السّلام فرمودند: "خداوند با همه خلایق - چه نیکوکاران و چه بدکاران - سخن گفته بود و آنان نیز به او جواب داده بودند." این سخن بر ابن الکواء سخت آمد و مقصود از آن را درنیافت؛ به ایشان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! ماجرای آن چه بوده است؟! ایشان به او فرمودند: "آیا کتاب خداوند را نخوانده‌ای که به پیامبرش می‌فرماید ﴿و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو از بنی آدم از پشت‌هایشان ذریه و نسل آنها را خارج ساخت و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری.﴾ ای ابن الکواء! خداوند کلام خود را به گوش شما رساند و آنها نیز خداوند را چنانچه در سخن خدا: ﴿گفتند: آری﴾ شنیدی جواب دادند. خداوند به آنان فرمود: من خداوندی هستم که معبودی جز من نیست و منم آن بخشایش‌گر؛ آنان به طاعت و ربوبیت او اقرار کردند و خداوند رسولان و پیامبران و اوصیا را مشخص نمود و به خلایق امر کرد از آنها اطاعت کنند و آنان نیز در میثاق به آن اقرار کردند، هنگامی که اقرار می‌کردند، فرشتگان گفتند: ای فرزندان آدم! به آن بر شما گواهی دادیم تا ﴿مبادا روز قیامت بگویید حقاً ما از این پیمان غافل بوده‌ایم﴾. (محقق)

اشیائی که در این عالم وجود دارد، یک نسخه بدل آن چیزی است که در آن جهات مافوق و در آن عوالم ربوبی وجود دارد؛ یعنی در واقع یک حقیقت است که از آنجا تنازل پیدا می‌کند و ظهورش در این عالم به این کیفیت درمی‌آید.

پس این عالم و آنچه که در این عالم هست، یک تافته جدا بافته از سایر عوالم ربوبی نیست بلکه ظهوری است از آنچه که در قضیه پشت پرده در آنجا وجود داشته و در همان‌جا مسائل نسبت به این مطلب روشن شده است.

به عبارت دیگر ما خیال می‌کنیم آنچه که در این عالم هست عالم اختیار است درحالی که ما دوره اختیار و غیر اختیارمان را گذرانده‌ایم! ما دوره اصلش که نسخه اصل هست را گذرانده‌ایم و حالا دارند این نسخه زیراکس آن را به ما نشان می‌دهند که داریم در این عالم حرکت می‌کنیم و سیر می‌کنیم و کار می‌کنیم و به‌طور کلی از اینکه چه شخصی دارد کار اصلی را انجام می‌دهد، غافل هستیم. آن حقیقت وجودیه‌ای که در آن عالم بوده اصل است برخلاف

تصور ما که ظهورات در این عالم را اصل می دانیم و اصلاً التفاتی به اصل مسئله نداریم! آن حقیقت وجودیه که در آن عالم تحقق پیدا کرده اصل بوده است، اختیار در آنجا بوده، مؤمن و کافر در آنجا بودند و آن فعل در آنجا انجام شده است. امام حسین علیه السلام شهادت را در همان جا قبول کرده و پذیرفته است منتها در این عالم دارد کپی آنچه را که در آن عالم پذیرفته به منصفه ظهور می آورد. اگر در آن عالم، اختیار شهادت نمی کرد هیئات که کربلایی در اینجا تحقق پیدا کند! آن جناب یزید و ابن زیاد که آمدند و این مسائل را به وجود آوردند، این مسئله را در همان عالم اختیار کردند و اگر در آن عالم طور دیگری اختیار می کردند، دیگر هیچ وقت ابن زیاد آن یزید نبود و یک یزید دیگری بود و یزیدی نبود که به مقابله با امام حسین دربیاید!

و به قول خواجه عبدالله که می فرماید: «الهی همه از آخر ترسند و ما از اول!»^۱ که در اول چه گذشته

^۱ . در مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۲، ص: ۴۸۷ این گونه آمده: «الهی، همه می ترسند که فردا چه خواهد بود عبدالله می ترسد که دی چه رفت» و در مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری (۱۶)

است! منتها چیزی که هست را به ما نشان نمی دهند
چون ضعیف هستیم! و یک وقتی هنگ می کنیم و
قاطی می کنیم. مثلاً اگر بگویند که آقا شما یک ماه
دیگر ان شاءالله ریق رحمت را سرمی کشی، به جای
یک ماه دیگر همین الآن غش می کنی و می افتی و
می میری! تازه یک ماه زودتر از موعد خدا
[می میری!]

در مشهد یک بنده خدایی از همین آقایان بود که
سرطان گرفته بود. به او گفتند که شش ماه دیگر
می میری. این بدبخت چنان دق کرد که یک ماهه
مرد! یعنی مرگش را از آن زمانی که دکترهای بیچاره
گفتند، پنج ماه جلو انداخت! در را بسته بود و کسی
را راه نمی داد! [می گفتند که] بابا به عیادت آمده ایم!
[می گفت که] پی کارتان بروید! من دارم می میرم،
اینها عیادت من آمده اند! عیادت در سرتان بخورد!
اگر می توانید، بیاید من را خوب کنید. عیادت
می خواهم چه کار کنم!؟

الهی نامه)، ج ۲، ص: ۶۶۳ به این شکل وارد شده: «الهی، همه از روز پسین
می ترسند و من از روز پیشین، همه می ترسند که فردا چه خواهد بود، عبدالله
می ترسد که دی چه رفت». (محقق)

یک ماهه مرد! پنج ماه زودتر! دکترها گفتند که
بابا این بیچاره می‌توانست شش ماه دوام بیاورد! اما
او پنج ماه زودتر رفت!

مصلحت مخفی ماندن حقایق عالم ربوبی

بنابراین اگر آن موقع قضیه معلوم بشود که چه
بوده است؛ خلق خدا می‌گویند که برو بابا پی‌کارت!
ما که معلوم است آخرمان به کجا می‌رسد، ره‌ایش
کن بگذار هرچه می‌خواهد بشود! لذا مصلحت بر
این است که فعلاً مسئله مخفی بماند تا اینکه این نظام
به‌هم نخورد و همین نظام بر حال خودش و بر
کیفیت خودش باقی بماند خلاصه این مسئله در آنجا
شکل گرفته و همه‌اش در آنجا بوده است منتها برای
بعضی‌ها روشن می‌شود و برای بعضی‌ها معین
می‌شود.

گاهی اوقات در صحبت‌های مرحوم آقا شنیده
می‌شد وقتی که مثلاً برای یکی از افرادی که
اطرافشان بودند، می‌گفتند: فعلاً از رفقا هستند!

می‌گفتیم که اوه اوه اوه! چون می‌گویند که «فعلاً»
یک‌دفعه گوشمان تیر می‌کشید! بعد از یک مدت
معلوم می‌شد که سرّ این تعبیر خلاصه چون بوده

است! یا می گفتند: فعلاً که ما با ایشان هستیم یا اینکه مثلاً یک تأملی می کردند یا اینکه گاهی اوقات می گفتند: خدا عاقبت همه مان را ختم به خیر کند!

-!؟! این قضیه چه شد؟!

بعد از ده سال یک دفعه می دیدیم که طرف نقش درآمد! یا مثلاً بعد از پانزده سال می دیدیم چه شد و... یاد آن «خدا عاقبتمان را به خیر کند» می افتادیم!

شیوه بزرگان در رعایت عالم ظاهر

حالا اینها می دانند و خبر دارند، آن چنان با تو می خندند که انگار اوه اوه اوه یار غاری هستید که اصلاً خدا هم نمی تواند جدایتان کند! بعد یک دفعه می بینید که چه شد! چرا این طور شد؟! اینها همه رعایت عالم ظاهر و عالم تکلیف با هر کسی به مقدار وسع خود و در افق خود هست.

ما نه [این طور نیستیم] و همین طور خلاصه هردنبیلی [انجام می دهیم]! به این چیزها کاری نداریم.

یک روایت دیگر هم در تفسیر عیاشی از رفاعه هست:

قال سألت أبا عبد الله عن قول الله: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾

قال: نَعَمْ، أَخَذَ اللَّهُ الْحُجَّةَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ يَوْمَ الْمِيثَاقِ هَكَذَا وَ قَبَضَ يَدَهُ.^۱

حضرت دستشان را به همدیگر زدند و گره کردند و این باز حکایت از این مسئله می‌کند. در اینجا البته روایات دیگری هم هست.

در تفسیر قمی هم یک روایتی هست که اصلاً صراحتش بسیار بیشتر است:

عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا، قُلْتُ: مُعَايِنَةٌ كَانَ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ فَتَبَيَّنَتِ الْمَعْرِفَةُ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ وَ سَيَذْكُرُونَهُ.^۲

ابن مسکان از امام علیه السلام می‌پرسد که این در معاینه بوده یا در حضور بوده؟! حضرت می‌فرماید که بله؛ این قضیه روشن بوده و این تخاطب برای همه انجام شده است.

«فَتَبَيَّنَتِ الْمَعْرِفَةُ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ»؛ یادشان رفته

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۷.

«رفاعه نقل کرده، از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند: ﴿و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو از بنی آدم از پشت‌هایشان ذریه و نسل آنها را خارج ساخت﴾ پرسیدم؛ ایشان فرمودند: آری، خداوند در روز میثاق این چنین - دستشان را مشت کردند - بر همه بندگان حجت گرفت.»

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴۸.

ترجمه: «عبدالله بن مسکان نقل کرده، درباره این سخن خداوند: ﴿و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو از بنی آدم از پشت‌هایشان ذریه و نسل آنها را خارج ساخت و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. گواهی دادیم﴾ به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا این [میثاق] در مقابل آنان گرفته شد؟! ایشان فرمودند: آری، معرفت در آنان باقی ماند ولی خود آن میثاق را از یاد بردند و به‌زودی آن را به یاد خواهند آورد.» (محقق)

آن موقع چه بوده است! آن معرفت ثابت شده است ولی اینکه موقفش کجا بوده است، خدا برای آنها فراموشی می آورد و از یادشان می رود.

«و سَیذکرونَهُ»؛ بعداً روز قیامت یادشان می آید

یا وقتی از این دنیا می روند متوجه می شوند که چیست یا اینکه برای آنهایی که به آن مراتب می رسند، آن موقف را یاد می آورند.

لذا عرض کردم که مطالب در اینجا خیلی هست،

محمی الدین در فتوحات همین طور در فصوص

مسائلی دارند و همان طور آنچه را که خود بنده از

بزرگان نسبت به خودشان و نسبت به اساتیدشان

شنیده ام حکایت از این می کند که سالک در سیر و

سلوک وقتی که آن حقایق ربوبی را مشاهده می کند

متوجه می شود که اینها را قبلاً دیده است! وقتی که

وارد یک عالمی می شود برای او دهشتناک و

عجیب و غریب نیست و [می گوید که] عجب! مثل

اینکه اینجا آشنا بوده ایم و ما قبلاً اینجا آمده ایم!

دیده شده بعضی از افراد حتی به خود من هم

گفته اند که مثلاً یک منزلی را خریده اند و وقتی وارد

منزل شده‌اند گفته‌اند که این منزل چقدر به نظر ما آشنا می‌آید! این اتاق‌هایش و این هالش و این حیاطش!

یک‌دفعه یادشان می‌آید که دو سال پیش یک خوابی دیده‌اند و این همان است! منزلی را که دو سال پیش در خواب دیده‌الآن می‌بیند که این منزل همان است و در ذهن آشنا می‌آید و غریبه نمی‌آید که مثلاً احساس غربت کند!

برای خیلی از افراد حتی در موارد دیگر هم غیر از منزل و اینها هم یک هم‌چنین مسائلی هست که مثلاً طرف آشنا می‌آید و [می‌گوید که] عجب! ما باهم مثل اینکه قبلاً یک دفعهٔ دیگر و دو دفعه عقد خواندیم؛ یک دفعه قبلاً و یک دفعه حالا عقد خواندیم و تو کجا بودی؟!

دلیل انس انسان نسبت به حقایق عالم ربوبی

خلاصه از این مسائل هست که چگونه برای انسان آنچه را که به‌منصهٔ ظهور می‌رسد، مأنوس جلوه می‌کند نه نامأنوس! این انس برای چیست؟ تا انسان با چیزی قبلاً معرفت نداشته باشد که انس معنا ندارد! هیچ! این برای یک وادی و آن‌هم برای یک

وادی دیگر است. این اُنس برای این است که... حالا اگر فرض کنید انسان به یک رتبه‌ای از ادراک می‌رسد - ان شاء الله خدا همه را برساند - که به هر چیزی که توجه می‌کند می‌بیند که قبلاً اطلاع داشته است! این اطلاع از کجا بوده است؟ می‌گوید: من این را می‌دانستم!

یا به یک شخص برخورد می‌کند و [می‌گوید که] آقا ما قبلاً باهم رفیق بودیم!

[تا حالا] دیده‌اید مثلاً وقتی آدم با بعضی از افراد آشنا می‌شود [حس می‌کند آنها را می‌شناسد]! در روایات هم راجع به خلقت ارواح داریم:

الأرواحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا انْتَلَفَ، وَ مَا تَشَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ.^۱

آدم به بعضی از افراد که می‌رسد انگار بیست سال با اینها رفیق بوده در عین اینکه تازه الان رسیده است! ولی با بعضی افراد بیست سال هست اما انگار اصلاً

^۱. الأُمالی، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۴۵؛ مطلع انوار، ج ۶، ص ۴۹۸.

ترجمه: «امام باقر علیه‌السلام فرمودند: [ارواح، گروه‌هایی صف‌آرایی شده‌اند، و از همان آغاز خلقت بر اساس ائتلاف و اختلاف آفریده شده‌اند، و بمانند دو سپاه متخاصم در برابر هم قرار گرفته‌اند، آنها که در عالم مجردات آشنائی داشته‌اند، پس از تعلق به ابدان در دنیا با یک دیگر مأنوس و مؤتلف میشوند، و آنها که با هم ناآشنا بوده‌اند در دنیا هم با یک دیگر نامأنوس و مختلف‌اند. » (محقق)

اینها را ندیده است! هر روز هم باهم حرف می‌زنند
و هر روز باهم می‌خندند ولی فقط برای همان روز
است.

اما با یکی تا برخورد می‌کنی، [می‌گویی که] آقا
ما شما را کجا دیده‌ایم!؟

او هم می‌گوید که آقا من هم همین‌طور یک
احساسی دارم درحالی‌که اصلاً او را ندیده است. اما
می‌گویند: ما یک جا همدیگر را دیده‌ایم!

خب بله، در همان جا! همان جا! همان جایی که
حضرت دارد در روایت آنجا را بیان می‌کند همدیگر
را دیده‌ایم! حالا اینجا، ظهورِ دیدن و صحبت کردن
در آنجاست.

«**و سَیذکرونَه**»؛ بعداً می‌فهمند؛ حالا یا در روز
قیامت یا اینکه به واسطهٔ سیر و سلوک.

إن شاء الله [بعداً] تتمهٔ روایات را نقل می‌کنیم
چون باز هم روایات هست و بهتر این است که
نسبت به این قضیه از نقطه نظر روائی مطلب
به‌طور کلی تمام بشود، آن وقت ببینیم که آیات قرآن
نسبت به این قضیه دلالت دارند یا ندارند. مهم برای
ما همین است که وجود یک هم‌چنین قضیه‌ای و

کیفیتش ثابت بشود حالا یا با آیات ثابت بشود یا با روایات یا در تلفیق بین هردو بشود آنکه دیگر از این نظر تفاوتی ندارد و همین طور کلام بزرگان و عرفاء را هم إن شاء الله در این زمینه می آوریم تا خدا چه بخواهد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد